**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030226**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت این بود که امر مفادش چی است؟ استدلالی شده بود برای اینکه امر در موارد استحباب هم به کار رفته به روایت عبد الله بن سنان که پیغمبر در مسجد شجره: «فَلَمَّا نَزَلَ الشَّجَرَةَ أَمَرَ النَّاسَ بِنَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْغُسْلِ وَ التَّجَرُّدِ فِي إِزَارٍ وَ رِدَاءٍ»

یک سری صحبت‌هایی در موردش کردیم، یک نکته‌ای را اشاره کردم که ممکن است شخصی بگوید که این حدیث شریف امر درش امر الزام هست و به خاطر شرایطی که پیغمبر در آن شرایط بودند و با همدیگر مسافرت می‌کردند دستور داده بودند که نتف الابط کنند به دلیل اینکه با این نتف ابط بوی ناپسندیده‌ای که بوده این بوی ناپسند زائل می‌شده. در روایات هم هست که نتف الابط یزید الرائحة المکروهة. پیغمبر در مورد کسی که سیر خورده باشد در روایت هست که پیغمبر فرمودند من اکل هذه البقلة الخبیثة فلا یقربن مسجدنا هذا. در روایت هست امام صادق علیه السلام بعضی وقت‌ها که می‌خواستند سر بخورند برای اینکه دیگر در جماعات و اینها حاضر نشوند می‌رفتند خارج مدینه آنجا سیر می‌خوردند، یک روستایی بوده به نام سایه و می‌گوید امام علیه السلام رفتند سایه برای خوردن سیر برای اینکه بوی بدش دیگران را آزار ندهد. ممکن است بگوییم پیغمبر صلوات الله علیه امر کرده بوده به نتف ابط برای این جهت.

**شاگرد:** یک روایت هم در علل هست، از امام صادق علیه السلام: «كَانَتِ الْأَنْصَارُ تَعْمَلُ فِي نَوَاضِحِهَا وَ أَمْوَالِهَا فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ جَاءُوا فَتَأَذَّى بِأَرْوَاحِ آبَاطِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِالْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَجَرَتْ بِذَلِكَ السُّنَّةُ‌»

**استاد:** اصل امر ممکن است این هم اتفاقا این روایت ممکن است پیامبر دستوری که در مورد غسل جمعه می‌دادند دستور الزامی بوده ولی این منشأ شده بوده که یک حکم استحبابی عام جعل بشود، این روایت هم به غسل جمعه هم برای اینکه بوهایی که ابط. ممکن است سؤال بکنید که اگر اینجوری روایت معنا بشود چه فرقی هست بین ابط و عانه؟ در مورد عانه پیامبر می‌گوید حلق العانة، در مورد ابط گفته که نتف الابط. پاسخ مطلب این است که بوی ابط شدیدتر است، اصلا اصل خود این بند انداختن خیلی آزار دارد، طرف را اذیت می‌کند، از باب ضرورت است، بوی خیلی سنگین‌تر بوده پیغمبر در مورد ابط این مطلب را فرموده، در مورد عانه خب آنجوری بو نبوده. معمولا به هر حال زیر بغل افراد به بینی چون نزدیک‌تر است، آزاری که نسبت به او بیشتر است. من دنبال کردم بند انداختن که چیز می‌کنند می‌گویند تقریبا تا دو هفته هیچ چیزی در نمی‌آید، بعد از دو هفته تازه، یعنی پیامبر که روز بیست و ششم ذی قعده محرم شدند و آنها در مسجد شجره این نتف الابط انجام می‌دادند، ۲۶ ذی قعده دو هفته بعدش می‌شود ۸ ذی حجه، تازه ۸ ذی حجه اوائل، حلق اینجور نیست، حلق ۲، ۳ روز بعدش بیرون می‌آید و باز دوباره مشکل‌ساز می‌شود. این ما بگوییم پیغمبر صلوات الله علیه به این جهت که سفر عمومی بوده همه با همدیگر حرکت می‌کردند، کنار هم بودند دستور الزامی داده که این کار را بکنند برای اینکه در این مورد خاص نتف الابط مستحب نبوده، اصلا واجب بوده، برای اینکه ایذاء مومن حرام است، برای جلوگیری از ایذاء مومن آن هم نکته‌ای که وجود دارد بعد که محرم می‌شوند دیگر نمی‌توانند نتف ابط کنند. ازالۀ مو در بعد از احرام محرم است، از اوّل نتف الابط پیامبر دستور می‌دادند ولو نتف الابط. حالا یک نکته‌ای هم اینجا عرض بکنم آن نکته‌ای که آقای داماد اشاره می‌فرمودند که آن بحث دعوای زراره و عبد الله بن ابی یعفور ممکن است ناظر به نفس نتف و حلق باشد بعید نیست، آن خیلی ما، به خصوص یک نکته‌ای را می‌خواهم عرض بکنم ما در روایاتی داریم که می‌گوید نتف مکروه است، اصلا نتف را، فی روایة سعدان و فی سنده محمد بن علی ابی سمینه، سندی ضعیف است ولی به هر حال، می‌گوید: «أَيُّمَا أَفْضَلُ نَتْفُ الْإِبْطِ أَوْ حَلْقُهُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ نَتْفَ الْإِبْطِ يُوهِي أَوْ يُضْعِفُ احْلِقْهُ.» (کافی، جلد ۶، صفحۀ ۵۰۸، رقم ۴)

می‌گوید کتف‌ها را آزار می‌دهد.

یا فی روایة «أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام نَتْفُ الْإِبْطِ يُضْعِفُ الْمَنْكِبَيْنِ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَطْلِي إِبْطَهُ.» (کافی، جلد ۶، صفحۀ ۵۰۷، رقم ۲)

اینها ظاهرا ناظر به ذاتا هست، ذاتا نتف ابط مکروه است، ولی این باید یک شرایطی پیش آمده باشد که پیغمبر یک اجباری در کار باشد که به این مطلب امر کرده، آن اجبارش هم این است که ایذاء مؤمن است. این ایذاء مؤمن اینکه بگوییم حرام هست و پیغمبر امر الزامی کرده برای اینکه ایذاء مومن صورت نگیرد، قرار است ۸، ۹ روز اینها در این سفر باشند. پیغمبر روز هشتم صبح، روز بیست و ششم ذی قعده صبح از مدینه خارج شدند. ظهر بعد از نماز ظهر در مسجد شجره محرم شدند. و روز چهارم ذی حجه غروب مکه رسیدند، حالا تا اعمالشان را هم انجام بدهند ممکن است نصف روز هم طول بکشد تا اعمال را انجام بدهند، یعنی ۹ روز کامل اینها در احرام هستند، حداقل ۹ روز در احرام هستند حالا بحث خانم‌ها یک مقداری مشکلات دیگری هم احیانا هست که یک قدری دیرتر هم ممکن است باشد، ولی این ۹ روز به خصوص در این ۹ روز مقدارش هم در سفر هستند، سفر محدودیت‌ها هست یک جای محدود، کجاوه کنار هم می‌نشینند و پیغمبر این را واجب کرده باشد هیچ مانعی ندارد که ما اینجا حمل کنیم که اَمَرَ بحث الزامی باشد. به نظر می‌رسد مجموعا نمی‌توانیم، در آن روایتی هم که: «نَتْفُ الْإِبْطِ يَنْفِي الرَّائِحَةَ الْمَكْرُوهَةَ وَ هُوَ طَهُورٌ وَ سُنَّةٌ مِمَّا أَمَرَ بِهِ الطَّيِّبُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ» شاید اشاره به این باشد پیغمبری که در حجة الوداع امر کرده به این مطلب این امر منشأ شده که نتف ابط به صورت کلی مستحب بشود. بعضی وقت‌ها مبدائش یک امر الزامی است و در یک مورد خاصی است بعد از آن مورد خاص تعدی پیدا می‌کند. مثلا یکی از آدابی که در حج ما داریم بحث تعریف یعنی خوابیدن هست در یک جای خاصی به نام معرس النبی، پیغمبر آنجا خسته بودند استراحت کردند، پیغمبر معلوم نیست که به جهت یک نکتۀ خاصی آنجا رسیدند استراحت کردند. ولی همین استراحت پیغمبر باعث یک استحبابی می‌شود که همۀ افراد یاد پیغمبر بیفتند. گاهی اوقات خود اینها موضوعیت دارد که انسان همیشه به یاد پیغمبر باشد و منشاء یک استحباب خوابیدن، حتی به طوری که بعضی افراد در آنجا نمی‌خوابیدند دستور می‌دادند که برگردید آنجا استراحت کنید، یعنی اینجوری یک نوع استحباب مؤکد به تعریس وجود دارد. این هم اصل نتف الابط ممکن است وجوبی بوده به جهت خاص، ولی به صورت مجرد اینکه بعدا ما می‌دانیم نتف الابط واجب نیست مستحب است آن دلیل بر این نیست که پیغمبر هم امری که فرموده باشد امر استحبابی بوده، نه پیغمبر می‌تواند امرش امر الزامی باشد به خاطر شرایط خاص سفری که پیغمبر با او بودند و در آن سفر برای اینکه افراد آزار نبینند این مطلب را پیغمبر فرمودند. به نظر می‌رسد که این روایت را نمی‌شود تمسک کرد، دشوار هست تمسک کردن به این روایت. بنابراین توجه کردید که این اشکال که اگر نتف ابط، نتف ابط خصوصیت دارد اینجور نیست که حلق جای نتف را بگیرد، عرض کردم حلق مدتش کوتاه است نتف هست که می‌تواند این ایام طولانی احرامی که بوده اینها را چیز بشود، یک نکته‌ای در مورد فرق بین ابط و عانه هم ممکن است باشد که به هر حال عانه یک مقدار شاید نتفش آزار بیشتری ایجاد می‌کرده، یک نوع خطرات جانبی‌اش بیشتر بوده، محرومیت‌هایی ممکن بود در پی داشته باشد، یا آن طرف قضیه. به نظر می‌رسد این استدلال استدلال تامی نیست. اما با همۀ این حرف‌ها یک سری استدلالات دیگری وجود دارد آنها را ضمیمه کنیم مطلب تغییر می‌کند. یکی همان روایت محمد بن عبد الله مسمعی عن احمد بن الحسن میثمی بود که اشکال سندی داشت ولی من بعدا دوباره این روایت را می‌خوانم. ولی یک چیزی شبیه همان روایت بدون اشکال سندی ما داریم، آن روایتی هست که روایت فضیل بن یسار، در کافی، جلد ۱، صفحۀ ۲۶۷ این روایت وارد شده که من احتمال زیاد می‌دهم روایت احمد بن حسن میثمی هم از این روایت گرفته شده، عرض کردم روایت احمد بن حسن میثمی به دلیل اینکه راوی‌اش محمد بن عبد الله میثمی ضعیف است نمی‌شود بهش استدلال کرد، ولی یک نکته‌ای هست که خیلی وقت‌ها نه اینکه این ضعفا روایت را خودشان جعل کنند، یک روایتی جاهای دیگر هست مثلا آنها را کنار هم می‌چینند یک روایت مفصلی درست می‌کنند. بعضی از روایت‌هایی که شاید به این شکل نشود اثباتش کرد این روایات هست، ولی آدم می‌بیند قطعات روایت در جاهای دیگر هست، در واقع این روایت بی اساس نیست، بی اصل نیست، آن هیئت مجموعی‌اش قابل اثبات نیست و الا اینها هم روایت احمد بن حسن میثمی قطعه قطعه‌هایش تعبیراتی هست که از جاهای دیگر وارد شده ولی به این شکل از امام رضا صادر شدن اینهایش را نمی‌توانیم اثبات کنیم.

**شاگرد:** اصل عدم خطا اینجا جاری نمی‌شود؟

**استاد:** نه خطاست، این هیئت هیئت جدیدی است.

**شاگرد:** اصل عدم خطا می‌گوید ای هیئت را اشتباهی؟

**استاد:** نه این به امام رضا نسبت داده چه بسا دروغ گفته باشد، اصل عدم خطا راوی‌ها چیز هست، بحث کذب اینجا، بحث کذب است و بحث تعمد کذب است، احتمال تعمد کذب می‌دهیم. ولی بحث سر این است که این تعمد کذب براساس یک

**شاگرد:** درکی هست

**استاد:** نه بحث درک نیست، بحث این است که قطعات یک روایت را ممکن است یک ذره دستکاری هم کرده باشد، و کنار هم چیده باشد. در مورد ابو البختری یکی از نکاتی که مطرح هست همین است می‌گویند روایت‌ها را به همدیگر می‌چسبانده، دو تکه روایت را یک روایت بزرگی در می‌آورده. اتفاقا بعضی موارد ما در همان بحث حدیث رفع و اینها که بحث می‌کردیم یک روایت از ابوالبختری هست دو قطعه است هر دو قطعه‌اش جاهای دیگر وجود دارد ولی به همدیگر چسبیده جای دیگر وجود ندارد که وقتی به هم چسبیده می‌شود معنایش هم تغییر می‌کند. مرحوم شیخ به خاطر چسبیدن به هم توضیحاتی در مورد عبارت می‌دهد. آن در مورد معاملات صبیان، و هی مما وضع عنهما آن ورایتی که ابو البختری نقل کرده. رفع القلم عن الصبیان و المجانین. آن روایت دو تکه‌اش جایی. اینها هم بعضی از، مثلا همین روایت احمد بن حسن میثمی هم احتمالا همینجور است و خیلی از روایت‌ها، فرض کن من این را عرض کردم در مورد کتاب سلیم بن قیس اشاره می‌کردم که این روایت سلیم بن قیس حالا معتبر هست یا معتبر نیست من خیلی رویش تکیه ندارم بخواهم اثبات اعتبارش بکنم ولی بحث این است که عمدۀ مضامینی که در این روایت وجود دارد در جای دیگر هست، نه مضمون به این شکل خاص، مضمون کلی‌اش، من در مقاله‌ای که در مورد شهادت حضرت زهرا نوشته بودم تمام مواردی که از کتاب سلیم آدرس دادم در کنارش یک آدرس دیگری مستقل از کتاب سلیم دادم که نشان می‌دهم که این مضمون مضمون منحصر به کتاب سلیم نیست، دارد مضامین منحصر نه اینکه هیچ ندارد، ولی کم است، مضامین منحصری که در کلام سلیم باشد نسبت به مضامین، نوع مضامینش در جاهای دیگر وجود دارد و این هم، البته دلیل بر اعتبار هم نیست، ممکن است فرض کنید از چیزهای دیگری این مطلب را آورده باشند و به این شکل کنار هم چیده باشند و این را درست کرده باشند، ولی به هر حال در مورد روایت احمد بن حسن میثمی هم می‌تواند مطلب چنین باشد، بعضی تعبیراتش خیلی با تعبیر این روایت فضیل بن یسار مشابهت دارد، حالا من هر دو را می‌خوانم ملاحظه بفرمایید، این روایت فضیل بن یسار روایت مفصلی است در مورد تفویض امر به پیغمبر و فرض الله و فرض النبی و اینها من تکه‌های اوّلش را نمی‌خوانم، آن تکه‌ای که مورد بحث ما هست از آنجا شروع می‌کنم، در روایت هست:

«حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَمْرَ بِعَيْنِهَا وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و ‌آله الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ فَأَجَازَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ عَافَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَشْيَاءَ وَ كَرِهَهَا وَ لَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا نَهْيَ إِعَافَةٍ وَ كَرَاهَةٍ ثُمَّ رَخَّصَ فِيهَا- فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخَصِهِ وَاجِباً عَلَى الْعِبَادِ كَوُجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَ عَزَائِمِهِ»

می‌گوید پیغمبر بعضی چیزها را نهی کراهتی کرده، نهی تحریمی نیست، این را شما باید مکروه بدانید، حق ندارید حرام بدانید، اخذ برخص این هست که اگر این کار را انجام هم نمی‌دهید به عنوان حرام نباید ترکش کنید، باید بگویید که جائز است و مکروه، این جائز بودنش را در عملتان بهش توجه داشته باشید.

**شاگرد:** التزامش یعنی مرحلۀ التزامی‌اش

**استاد:** چیز التزامی‌اش. «فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخَصِهِ وَاجِباً عَلَى الْعِبَادِ كَوُجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَ عَزَائِمِهِ» این مشکل هست، گاهی اوقات بعضی افراد مستحبات را در ذهنشان از هر واجبی واجب‌تر است، مکروهات از هر حرامی حرام‌تر است، این درست نیست، مستحب باید مستحب باشد، مکروه باید، حتی ائمه علیهم السلام گاهی اوقات بعضی مستحبات را ترک می‌کردند برای اینکه نکند مردم آنها را واجب بدانند، ترک می‌کردند اصلا به همین انگیزه که منشأ تصور ایجاب نشود.

«وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِيمَا نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ وَ لَا فِيمَا أَمَرَ بِهِ أَمْرَ فَرْضٍ لَازِمٍ فَكَثِيرُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ لَمْ يُرَخِّصْ فِيهِ لِأَحَدٍ وَ لَمْ يُرَخِّصْ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَحَدٍ تَقْصِيرَ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ ضَمَّهُمَا إِلَى مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»

یعنی پیغمبر گفته که باید چهار رکعتی بخوانید نمازهای ظهر و عصر اینها اصلش خدا دو رکعتی بوده ولی پیغمبر دو رکعت دیگر اضافه کرده اشخاص حق ندارند که اینها را همان دو رکعتی که خدا گفته انجام بدهند.

«بَلْ أَلْزَمَهُمْ ذَلِكَ إِلْزَاماً وَاجِباً لَمْ يُرَخِّصْ لِأَحَدٍ فِي شَيْ‌ءٍ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا لِلْمُسَافِرِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخِّصَ شَيْئاً مَا لَمْ يُرَخِّصْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.»

ببینید اینجا از عبارت استفاده می‌شود که ما دو جور امر داریم، یک جور امر غیر فرض لازم، یک جور امر فرض لازم، دو جور هم نهی داریم، نهی حرامٍ و نهی اعافة و کراهة و این اعم هست. این یک.

**شاگرد:** اینجا امر برای غیر الزامی آمده؟

**استاد:** آره دیگر، امر فرض و الزام، قید می‌کند. نهی را هم چیز کرده آن را هم قید کرده که در عیون در مورد امر هم امر فضل و رجحان، آن را دیگر عیون مطلبش همین روایت احمد بن حسن میثمی را من عبارت کامل این روایت را بخوانم آوردم که به نظرم اینها خیلی احساس می‌شود که اگر هم واقعا اصل نداشته باشد که نمی‌خواهم اثبات کنم حتما هم اصل ندارد، ممکن است واقعا از امام رضا یک کسی که ضعیف هست این معنایش این نیست که حتما هر چی که می‌گوید واقعا صادر، ممکن است صادر شده باشد ولی می‌خواهم بگویم ممکن هم هست که صادر نشده باشد و بر اساس مطالبی که از روایات دیگر هست یک روایت جدیدی البته در موضوع دیگری است ولی بر اساس آن روایت، آن روایت در عیون، جلد ۲، صفحۀ ۲۰ است.

**شاگرد:** یعنی در واقع شما می‌فرمایید روایت فضیل یسار شهادت بر عدم نیست؟ ممکن است بوده؟

**استاد:** نه، من می‌خواهم این را بگویم، می‌خواهم بگویم که آره دیگر، یعنی بگوییم که حتما از روایت فضیل گرفته شده بله حتما نمی‌توانیم بگوییم حتما گرفته. ممکن است نه واقعا، ممکن است امام رضا علیه السلام براساس کلام امام صادق علیه السلام و با الهام از او مطلب را فرموده باشند، ما داریم عبارت‌هایی که یک امام از کلام امام دیگر روایت را فرموده، من یک بحثی را تحت همین عنوان یک مقاله‌ای داشتم سرچشمه‌های حدیث، سرچشمه‌های حدیث اشاره به این است که گاهی اوقات کلام امام یک سرچشمه دارد از قرآن گرفته شده، کلام مثلا امام سجاد از کلام حضرت امیر گرفته شده، دعاها، زیارات امثال اینها. همین روایت معروف:

«يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ الْمَكَارِهِ»

اینکه از دعاهای صحیفۀ سجادیه است امام هادی علیه السلام هم به یک نفری دستور این را دادند، این هست گاهی اوقات یک روایت یا من تعبد، آن دعایی که شب جمعه خوانده می‌شود امثال این، این مفصل‌ترش در صحیفه است. همان چیزهایش را با یک قدری باز شده و بسط. این ارتباطات اینجوری احادیث خودش خیلی مهم است که ببینیم اینها. و خیلی هم کمک می‌کند اینها همدیگر را در شناخت روایت‌هایی که بسط یافتۀ دیگری باشد یا کوچک شدۀ دیگری باشد. صرفنظر از اینکه ما می‌خواهیم اعتبار و عدم اعتبار روایات را اثبات یا عدم اثبات کنیم، کنار هم گذاشتن اینجور روایات در کشف تحریفات، در معنا کردن روایات امثال اینها خیلی سودمند است.

**شاگرد:** شما فرمودید نسبت به محض الاسلام شرح عادی

**استاد:** بله، محض الاسلام که از امام رضا هست این احتمالش جدی هست که امام علیه السلام براساس رسالۀ مکتوبی که از امام صادق علیه السلام بوده این را فرمودند و معلوم نیست اعمش شفاهی باشد، ممکن است یک رسالۀ مکتوبی از امام صادق علیه السلام دریافت داشته باشد و این جزو مواریث ائمه بوده که در اختیارشان بوده و بعد البته امام رضا آنجوری که صلاح می‌دانستند به مأمون کم و زیادش کردند، نمی‌خواهیم بگوییم حتما باید عین آن عبارتی که از امام صادق نقل شده امام رضا علیه السلام عین همان مطلب را، ولی کاملا پیداست که از آن الهام گرفته شده، هم می‌تواند، اینها نه شاهد بر یک معنا اثبات است نه شاهد بر نفی است، ولی ارتباط اینها را انکارپذیر نیست حالا ارتباط به وسیلۀ راوی ایجاد شده یا به وسیلۀ امام هر دو جورش احتمال دارد، هم سازگار با این هست که این معتبر باشد و امام رضا علیه السلام براساس کلامی که از امام صادق علیه السلام صادر شده یک روایتی با پس و پیش کردن و آن چیزهایی که خودشان صلاح دانستند بیان فرموده باشند، ممکن است بگوییم نه یک راوی آمده به امام رضا نسبت داده براساس مطلبی که از امام صادق مروی بوده، هر دو جورش امکان دارد. علی ای تقدیر می‌خواهم عرض کنم که در بحث‌های ما مفید هست، یعنی ما هم، اگر هر جور از اینها معنا کنیم کأنّ می‌خواهم بگویم که اگر هم محمد بن عبد الله مسمعی این روایت را جعل کرده براساس یک متن قدیمی جعل کرده، و در بحث ما مهم است، چون ما اشکالمان این بود که این ممکن است اصلا مال دورۀ متأخر باشد، وقتی مشابه‌اش را در روایت فضیل بن یسار می‌بینیم به نظر می‌رسد که اگر هم محمد بن عبد الله مسمعی این روایت را جعل کرده باشد براساس متن قدیمی و با دستکاری یک متن قدیمی و الهام گرفته از آن متن قدیمی این مطلب را جعل کرده، بنابراین در بحث ما کاملا مفید است و می‌شود حتی به روایت احمد بن حسن میثمی هم تمسک کرد.

این روایت این هست، حدثنی «أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ الرِّضَا علیه السلام يَوْماً- وَ قَدِ اجْتَمَعَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ- وَ قَدْ كَانُوا يَتَنَازَعُونَ فِي الْحَدِيثَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي الشَّيْ‌ءِ الْوَاحِدِ- فَقَالَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ عز و جل حَرَّمَ حَرَاماً- وَ أَحَلَّ حَلَالًا وَ فَرَضَ فَرَائِضَ- فَمَا جَاءَ فِي تَحْلِيلِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ- أَوْ فِي تَحْرِيمِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ- أَوْ دَفْعِ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ- رَسْمُهَا بَيِّنٌ قَائِمٌ بِلَا نَاسِخٍ نَسَخَ ذَلِكَ- فَذَلِكَ مَا لَا يَسَعُ الْأَخْذُ بِهِ- لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و ‌آله لَمْ يَكُنْ لِيُحَرِّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ- وَ لَا لِيُحَلِّلَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ- وَ لَا لِيُغَيِّرَ فَرَائِضَ اللَّهِ وَ أَحْكَامَهُ- كَانَ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ مُتَّبِعاً مُسَلِّماً مُؤَدِّياً عَنِ اللَّهِ- وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ إِنْ أَتَّبِعُ إِلّٰا مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ - فَكَانَ علیه السلام مُتَّبِعاً لِلَّهِ- مُؤَدِّياً عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرَهُ بِهِ مِنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ-»

بحث ما برای این ذیلش است «قُلْتُ فَإِنَّهُ يَرِدُ عَنْكُمُ الْحَدِيثُ فِي الشَّيْ‌ءِ- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ- وَ هُوَ فِي السُّنَّةِ ثُمَّ يَرِدُ خِلَافُهُ- فَقَالَ [و] ذَلِكَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَنْ أَشْيَاءَ- نَهْيَ حَرَامٍ فَوَافَقَ فِي ذَلِكَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللَّهِ [تعالی]- وَ أَمَرَ بِأَشْيَاءَ فَصَارَ ذَلِكَ الْأَمْرُ وَاجِباً لَازِماً- كَعِدْلِ فَرَائِضِ اللَّهِ [تعالی]- فَوَافَقَ فِي ذَلِكَ أَمْرُهُ أَمْرَ اللَّهِ [تعالی]- فَمَا جَاءَ فِي النَّهْيِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم نَهْيَ حَرَامٍ- ثُمَّ جَاءَ خِلَافُهُ لَمْ يَسُغِ اسْتِعْمَالُ ذَلِكَ- وَ كَذَلِكَ فِيمَا أَمَرَ بِهِ- لِأَنَّا لَا نُرَخِّصُ فِيمَا لَمْ يُرَخِّصْ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص- وَ لَا نَأْمُرُ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم- إِلَّا لِعِلَّةِ خَوْفِ»

یک نکته‌ای را توجه بفرمایید حالا من عبارت را کامل می‌خوانم بعدا صحبت‌هایی داریم. این عبارت از صدرش استفاده می‌شود کأنّ امر نباید کسی مخالفت کند، ولی ذیل امر را دو قسم می‌کند، می‌گوید امر دو قسم است، یک نوع امر فضل داریم، یک نوع امر الزام داریم، این اینجوری. اینجا می‌گوید «كَذَلِكَ فِيمَا أَمَرَ بِهِ» اگر پیغمبر امر کرده باشد ما استعمال رخص فیما امر به صحیح نیست، «لِأَنَّا لَا نُرَخِّصُ فِيمَا لَمْ يُرَخِّصْ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله- وَ لَا نَأْمُرُ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم- إِلَّا لِعِلَّةِ خَوْفِ ضَرُورَةٍ- فَأَمَّا أَنْ نَسْتَحِلَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص- أَوْ نُحَرِّمَ مَا اسْتَحَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و ‌آله و سلم- فَلَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَداً- لِأَنَّا تَابِعُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مُسَلِّمُونَ لَهُ- كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم تَابِعاً لِأَمْرِ رَبِّهِ [عز و جل] مُسَلِّماً لَهُ- وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ- وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا - وَ إِنَّ رسول اللَّهَ صلی الله علیه و آله و سلم نَهَى عَنْ أَشْيَاءَ لَيْسَ نَهْيَ حَرَامٍ- بَلْ إِعَافَةٍ وَ كَرَاهَةٍ- وَ أَمَرَ بِأَشْيَاءَ لَيْسَ بِأَمْرِ فَرْضٍ وَ لَا وَاجِبٍ- بَلْ أَمْرِ فَضْلٍ وَ رُجْحَانٍ فِي الدِّينِ- ثُمَّ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِلْمَعْلُولِ وَ غَيْرِ الْمَعْلُولِ- فَمَا كَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص نَهْيَ إِعَافَةٍ- أَوْ أَمْرَ فَضْلٍ- فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ اسْتِعْمَالُ الرُّخْصَةِ فِيهِ»

این روایت در واقع من در بحث تعادل و تراجیح اشاره کردم این روایت ناظر به بحث خبرین متعارضین نیست، ناظر به جمع عرفی است، می‌گوید در بعضی موارد بین روایت‌های جمع عرفی هست، یک روایت امر کرده یک روایت ترخیص ایجاد کرده، به قرینۀ ترخیص آن روایت را حمل می‌کنیم بر امر فضل. و اگر روایت اوّل صریح باشد، چیز باشد که این امر امر فضل است، امر لازم هست و اینها آن نمی‌شود، ولی مجرد امری که از پیغمبر صادر می‌شود این امر چون می‌تواند امر فضل باشد اینجا استعمال رخص صحیح است، استعمال رخص در جایی هست که امر صلاحیت امر فضل و رجحان را داشته باشد، اینجا اشکال ندارد، ولی جایی که امر ثابت شده که امر الزام هست، علی ای تقدیر حالا آن بحث آن جهتش را من الآن واردش بشوم یک نکتۀ دیگر است، نکته‌ای که بهش متذکر بشوم همین نکته است که این روایت امر را دو قسم می‌کند، امر فرض و امر فضل، این دو شکل. حالا ادامۀ روایت را ملاحظه بفرمایید، وقت گذشته ببینیم که از آن طرف قرائنی هست بر اینکه امر در مورد امر الزامی هست، ببینیم مجموع اینها چجوری با هم جمع و جور کرد و بحث را مطرح کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد